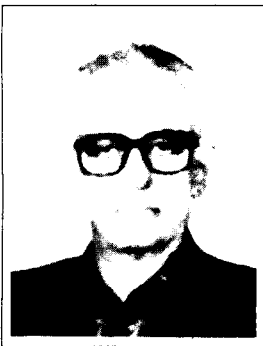


## دکتر افضل و ثوقی

### مترجم دو زبانه

■ قبل از هر سخنی شته‌ای از زندگی و تحصیلات و مشاغل خودتان بگویید.



با تشکر از این که فصلنامه وزین "مترجم" به کارهای ناقابل اینجانب عنایت نموده به اجمال عرض می‌کنم: متولد شهر سقز کردستان هستم، سال ۱۳۱۴. تحصیلات اولیه را تا کلاس نهم در شهر زادگاهم گذراندم و تابستانها هم به اجبار خانواده به مکتب‌های سنتی می‌رفتم که حالا می‌فهمم بسیار برایم پرثمر بوده از بابت آموزش قرآن و مقدمات عربی، گلستان، کلیله و دمنه و مشق خط و غیره... چون در سقز بیشتر از سیکل اول امکان تحصیل نبود، چهارم و پنجم دبیرستان را در سنندج گذراندم. آن جا هم هنوز کلاس ششم یعنی

سال آخر دبیرستان نبود. به ناچار رفتم تبریز. با وجود این که به قصد رفتن به رشته طب طبیعی را انتخاب کردم، آن قدر به زبان فرانسه علاقه داشتم که از دانشکده ادبیات سردر آوردم. در سال ۱۳۳۴ شدم دبیر فرانسه در شهرستان گناباد. بعد از حدود ۱۰ تا ۱۲ سال خدمت در آن جا به مشهد منتقل شدم و در این محیط بزرگتر بود که به فکر ادامه تحصیل افتادم. یکی دوبار به عنوان دبیر فرانسه و از طریق امتحان بورس تحصیلی فرانسه گرفتم و سالها به تفاریق به صورت سفرهای کوتاه مدت در آمد و رفت بودم تا آن که بالاخره در فاصله سالهای ۵۳ تا ۵۷ فوق لیسانس (کارشناسی ارشد) فرانسه و دکترای زبان‌شناسی فرانسه را در پاریس اخذ کردم و در ۱۳۵۷ رسماً به دانشکده ادبیات مشهد منتقل شدم. البته قبل از این انتقال رسمی هم سالها به عنوان مدرس حق التدریسی در گروه فرانسه کار می‌کردم. سالها هم مدیر گروه بودم و حالا فقط در دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد فرانسه تدریس می‌کنم. بدیهی است تمام این مراحل تحصیل و تدریس مشحون از خاطرات تلخ (و بیشتر شیرین) است که در جای خود می‌تواند عبرت آموز باشد ولی فعلاً بحث از "ترجمه" است و به همین مختصر اکتفا می‌کنم.

■ چطور شد که به ترجمه روی آوردید؟

راستش اولین ترجمه‌ای که از فرانسه کردم داستان کوتاه زیبایی بود از آلفونس دوده<sup>۱</sup> که در بولتن محلی اداره فرهنگ گناباد چاپ شد. بعد از حدود ده روز، نامه‌ای سراسر محبت و تشویق از مرحوم احمد احمدی بیرجندی دریافت کردم که دبیر فرانسه بود در دانشسرای بیرجند و آدمی دقیق و نکته سنج و مرا بسیار تشویق کرد به ادامه کار ترجمه. پس از آن جرأت کردم و در مسابقه بهترین ترجمه نمایشنامه "اداره هنرهای دراماتیک تهران"<sup>۲</sup> که مرحوم دکتر مهدی فروغ آن را اداره می‌کرد شرکت کردم. نمایشنامه "مسافر بی توشه"<sup>۳</sup> اثر ژان آنوی<sup>۳</sup> را برای ترجمه انتخاب کرده بودم. با تعجب و شادمانی خبر یافتم که نفر دوم شده‌ام. این ترجمه علاوه بر آن که چاپ شد (که برای من واقعه شیرینی بود)، جایزه‌ای نقدی هم داشت که چندین برابر حقوق ماهیانه من بود. کم کم افتادم توی خط ترجمه و البته در ضمن کار به مطابقت ترجمه‌های فارسی با متن اصلی از مترجمان مشهور آن زمان می‌پرداختم که به نظر من یکی از راه‌های خوب و کم‌خرج و سرگرم‌کننده برای آموزش ترجمه است. بدین ترتیب در محیط محدود شهرستان دوره افتاده‌ای که تنها زبان‌دان موجود در آنجا من بودم و استادی نیافتم تا تلمذ کنم، با خود آموزی کارم را پیش بردم.

نا گفته نماند بنده به زبان انگلیسی هم کم و بیش مسلط هستم و مترجم رسمی دادگستری خراسان می‌باشم و چند کتاب هم مستقیماً از انگلیسی ترجمه کرده‌ام. اجمالاً یاد آور می‌شوم که زبان انگلیسی را از همان ابتدا با خود آموزی و مشقت و بعدها هم از طریق تدریس و شرکت مجذانه در کلاسهای تابستانی مخصوص دبیران و چند سفر کوتاه به آمریکا و انگلستان و مرآوده با انگلیسی‌زبانان حاضر در ایران یاد گرفتم. مثل امروز نبود که این همه امکانات صوتی و تصویری و ماهواره‌ای در اختیار است و استادان خوب در همه جا حاضر ولی متأسفانه فقط شمار اندکی از زبان‌دانان و دانشجویان زبان به قصد مترجم شدن تلاش می‌کنند.

#### ■ تعریف شما از ترجمه چیست؟

در فرهنگ دهخدا ترجمه به این صورت تعریف شده: بیان کلامی از زبانی به زبان دیگر. در این تعریف بر دو عنصر تکیه شده. یکی متن مبدأ، یکی متن ترجمه شده. تعریف فوق تلویحاً به برابری دو متن از جهت معنی اشاره می‌کند. مترجم باید معنی موجود در متن مبدأ را عیناً ولی به زبانی دیگر بیان کند. آن چه در این تعریف، و در بسیاری از تعاریف کلی ترجمه مورد اشاره قرار نگرفته، نحوه بیان است و از آن جا که نحوه بیان تابع مخاطب است، پس در تعریف ترجمه باید عنصر مخاطب را نیز گنجانند. اصولاً نه فقط ترجمه، بلکه هر نوع کاربرد زبان ولو در داخل یک زبان مخاطبی را مفروض می‌گیرد. بر اساس تعریف فوق، به نظر من ترجمه عبارتست از برگرداندن معنی به زبان

1. Alphonse Daudet

2. Voyageur Sans bagage

3. Jean Anouilh

مخاطب مورد نظر به بیانی روشن، روان و، در صورت امکان، لطیف چون دیبا، چنانکه در تاریخ بیهقی آمده است: "نسخت بیعت و سوگندنامه را استادم پارسی کرده بود؛ ترجمه‌ای است چون دیبا"

■ روش شما در انتخاب کتاب یا مقاله برای ترجمه چگونه است؟

چون برای من کار ترجمه فعالیت جنبی و تفریحی بوده، فقط کتب و مقالاتی را ترجمه کرده‌ام که ابتدا خواننده و پسندیده‌ام و ضمناً احساس کرده‌ام که توانایی ترجمه آن را دارم؛ حال این کتاب تصادفی به دستم رسیده باشد یا سفارش سازمانی و ناشری بوده باشد فرقی نمی‌کند. به عنوان مثال دو سه ماه پیش از طرف مسؤولین مجله جهان کتاب کتابی برای ترجمه به من پیشنهاد شد. دو سه فصل از کتاب را که خواندم دیدم دو مشکل دارد: یکی آن که بسیار نثر فنی و مغلقی داشت و دیگر این که در حوزه فلسفه بود که من چندان آگاهی از آن ندارم. لذا، عذرخواهی کردم. این نکته را هم اضافه کنم که گاهی تفریح کار دست آدم می‌دهد. مثلاً من در سالهای ۴۲ و ۴۳ کتاب فرانسه‌ای به دستم رسید با عنوان "ژئوپولیتیک گرسنگی" اثر خوزه دوکاسترو<sup>۱</sup>. خواندم و شیفته آن شدم و بلافاصله شروع کردم به ترجمه آن. به اواسط کتاب رسیده بودم که دیدم ترجمه روان و خوبی از آن به بازار آمده با همان عنوان فوق.

■ "نثر علمی دانشگاهی" یا نثر معیار چگونه نثری است؟

نثر دانشگاهی به نثری گفته می‌شود که ویژگیهای زیر را داشته باشد:

- از عبارات و ترکیبات مغلق، مصنوع و مطمئن و دیرفهم و نیز از ترکیبات بازاری و عامیانه پیراسته باشد.
- برای خواننده احتمالی که قاعدتاً متعلق به طبقه باسواد دانشگاهی (اعم از استاد یا دانشجو) است، روشن، قابل فهم و دریافت سریع باشد.
- جملات و عبارات پیچیده و مطول نباشد و حتی المقدور از فضیلت "خیر الکلام ماقل و دل" برخوردار باشد. مخصوصاً در زمانه ما که عصر ضیق وقت است. نثری با این ویژگی نثری است که در نوشته‌های محققانه دو سه نسل اخیر می‌بینیم. از آثار بهار و همائی و فروزانفر بگیرد تا یوسفی و خانلری و سروش و شفیعی کدکنی و بسیاری از اساتید خوب و خادم دانشگاهها. چنین نثری معمولاً نارسایی دستوری و بیانی ندارد و می‌توان از آن به منزله سرمشق و مدل استفاده کرد. این نوع نثر همان است که آن را در فرانسه *soigné* (سنگین، روشن، دقیق) می‌نامند. در این جا سخن بر سر

۱ Jose de Castro طبیب و اقتصاددان برزیلی و رئیس سازمان خواربار جهانی متوفی به سال ۱۹۷۳ در پاریس. عنوان کتاب به فرانسه این است: *Geopolitique de la Faim*

نویسندگی نیست، هدف این نیست که عموم دانشجویان ما بتوانند مثل هدایت، چوبک و آل احمد بنویسند زیرا نثر آنها نثری کاملاً شخصی است و آنها اصولاً نویسنده به معنای متعارف کلمه هستند. هدف این است که دانشجویان بتوانند نثری روشن و دقیق و به تعبیر شما نثر دانشگاهی یا نثر معیار بنویسند. این نوع نثر است که باید آن را به عموم دانشجویان شناساند و ویژگیهای آن را تحلیل و توصیف کرد بطوری که دانشجویان سرمشقی ملموس از نثر علمی دانشگاهی داشته باشند و خود بتوانند قاضی نوشته خویش باشند. متأسفانه در حال حاضر چنین شناختی وجود ندارد. دانشجویان نه نمونه‌های نثر معیار را می‌خوانند و نه در جهت نوشتن نثر معیار تمرین می‌کنند. بدیهی است تا معیار نباشد، پیشرفتی صورت نمی‌گیرد و تعجبی ندارد اگر بسیاری از ترجمه‌ها و حتی تألیفات دانشگاهی از جهت دستوری و بیانی نارسا باشد. دانشگاه برآستی باید این نقص را دریابد و در جهت رفع آن بکوشد. هر دانشجویی که تحصیل می‌کند، باید مقدار زیادی نثر معیار بخواند و باید بتواند نثری قابل قبول بنویسد. جای تعجب است که در دانشگاه درسی به نام نگارش برای کلیه دانشجویان وجود ندارد. تصور بر این است که دانشجویی می‌تواند به زبان مادری خود بنویسد، آن هم با نثری روان و در خور دانشگاه. این تصور نادرست است. نوشتن مثل هر مهارت دیگر نیاز به تمرین دارد.

#### ■ آیا به نظر شما، ترجمه اصولاً قابل آموزش است یا نه؟

شما اطلاع دارید که در همه رشته‌های کارشناسی زبان خارجه واحدهای متعددی تحت عنوان "ترجمه" گنجانده شده، با عناوین مختلف: ترجمه ساده، ترجمه متون ادبی، ترجمه متون علمی و فنی، ترجمه متون مطبوعاتی، ترجمه شفاهی و غیره... و حتی "نقد ترجمه" [که به نظر من کاری بسیار تخصصی است و برای دوره کارشناسی سنگین است]. در کارشناسی ارشد بیشتر ترجمه‌ها از فارسی به زبان بیگانه است و مادر رشته فرانسه یک درس هم داریم تحت عنوان "نقد ترجمه متون ادبی" که محتوای آن در واقع بحث علمی از ترجمه در زبان‌شناسی و تئوریهای ترجمه و نظایر آن است، شبیه درسی که در سطح کارشناسی ارشد زبان‌شناسی کاربردی با عنوان "ترجمه از دیدگاه زبان‌شناسی" تدریس می‌شود و بسیار درس مفیدی است. وجود چنین برنامه‌ای که در همه رشته‌های زبان کشورهای دیگر هم هست، نشان می‌دهد که ترجمه هم با همه فرایندهای پیچیده‌اش قابل آموزش است و حتی بسیاری از متخصصان آموزش زبان آموزش ترجمه را یک راه معقول و منطقی برای آموزش زبان به‌شمار می‌آورند. درس ترجمه در برنامه آموزش زبان حداقل دو فایده آموزشی دارد. یکی اینکه دانشجویی که درک عمیق‌تری نسبت به ساختمان زبان خارجی پیدا می‌کند. دوم آنکه در مطابقت با زبان مادری‌اش برای کلمات خارجی معانی دقیق می‌یابد. ترجمه با دقت سر و کار دارد و معنی برخی کلمات در مطابقت با نزدیکترین معادل آن در زبان فارسی بهتر فهمیده می‌شود. با این حال، هرچند

ترجمه قابل آموزش است، اما نسبت به برنامه‌های تربیت مترجم نوعی بدبینی وجود دارد و این البته دلایل بسیار دارد که شاید از حوصله این گفت‌وگوی کوتاه خارج باشد.

شاید بی‌مناسبت نباشد به این نکته هم اشاره کنم که ما در حال حاضر مترجم همزمان صاحب صلاحیت بسیار کم داریم. تعداد کسانی که بتوانند در کنفرانس‌های بین‌المللی، در هیأت‌های سیاسی و در شرکتهای مختلط ایرانی - خارجی و بخصوص در صنعت توریسم بی‌دغدغه و به‌نحو مطلوب ادای وظیفه کنند اندک هستند و باید در برنامه آموزش زبان یا آموزش ترجمه به این نیاز توجه بشود.

### آثار منتشر شده افضل و ثوقی

۱. مسافر بی توشه. نمایشنامه اثر ژان آنوی. انتشارات روز. ۱۳۴۷.
۲. تأثر و اضطراب بشر. مجموعه مقاله درباره نقد تأثر اثر پیرامه توشار. انتشارات سروش. ۱۳۵۳.
۳. شب دوازدهم. کمدی اثر شکسپیر. انتشارات سروش. ۱۳۵۴.
۴. رقص و زندگی. در باب جامعه‌شناسی و هنر اثر روزه گارودی. انتشارات سروش. ۱۳۵۵.
۵. ادبیات نو آفرینایی. از مجموعه "چه می‌دانم" اثر ژاکلین پیژو. انتشارات آستان قدس رضوی مشهد. ۱۳۶۷.
۶. ادبیات چین. از مجموعه "چه می‌دانم" اثر کالین مارک. انتشارات آستان قدس رضوی مشهد. ۱۳۶۹.
۷. ادبیات ژاپن. از مجموعه "چه می‌دانم" اثر نوردین سیلر. انتشارات آستان قدس رضوی مشهد. ۱۳۶۹.
۸. ادبیات کبیک (کانادای فرانسوی زبان). از مجموعه "چه می‌دانم" اثر لوران مایو. انتشارات آستان قدس رضوی مشهد. ۱۳۶۹.
۹. گسترش انقلاب اسلامی در ایالات متحده آمریکا، تحقیق اجتماعی درباره مسلمانان ساکن سه ناحیه آمریکا. اثر یازیک حداد و ت. لومیس. ۱۳۷۱.
۱۰. سرگذشت قرن بیستم (وصیت‌نامه فلسفی روزه گارودی). در باب نارسایی و شکست ایدئولوژی‌های غربی. انتشارات سروش. ۱۳۷۵.
۱۱. تاریخ ادبیات فرانسه قرن هفدهم. اثر پیر بونل. انتشارات "سمت". ۱۳۷۶.
۱۲. تاریخ ادبیات فرانسه قرن هجدهم. اثر پیر بونل. انتشارات "سمت". ۱۳۷۵.
۱۳. تعزیه تأثر تمام. مجموعه مقاله در باب تعزیه. اداره فرهنگ و هنر خراسان. ۱۳۵۷.
۱۴. نفرو لوزی. پزشکی. (با همکاری دکتر عطاء الله بهروز اقدم). ۱۳۶۳.
۱۵. همود یالیز (اصول و مبانی کلیه مصنوعی). پزشکی. (با همکاری دکتر بهروز اقدم). ۱۳۶۵.

## TWELFTH NIGHT

[ ACT V.

*Duke.* Notable pirate! thou salt-water thief!  
What foolish boldness brought thee to their mercies,  
Whom thou, in terms so bloody and so dear,  
Hast made thine enemies?

*Ant.* Orsino, noble sir,  
Be pleased that I shake off these names you give me:  
Antonio never yet was thief or pirate,  
Though I confess, on base and ground enough,  
Orsino's enemy. A witchcraft drew me hither:  
That most ingrateful boy there by your side,  
From the rude sea's enraged and foamy mouth  
Did I redeem; a wreck past hope he was:  
His life I gave him and did thereto add  
My love, without retention or restraint,  
All his in dedication; for his sake  
Did I expose myself, pure for his love,  
Into the danger of this adverse town;  
Drew to defend him when he was beset:  
Where being apprehended, his false cunning,  
Not meaning to partake with me in danger,  
Taught him to face me out of his acquaintance,  
And grew a twenty years removed thing  
While one would wink; denied me mine own purse,  
Which I had recommended to his use  
Not half an hour before.

*Vic.* How can this be?

*Duke.* When came he to this town?

*Ant.* To-day, my lord; and for three months before,  
No interim, not a minute's vacancy,  
Both day and night did we keep company.

*Enter OLIVIA and Attendants.*

## شب دوازدهم

**دوک:** ای غارتگر شهیر، راهزن دریاهای شور، چه تهور دیوانه‌واری تو را واداشت با پای خود به میان دشمنان سوگند خورده‌ات بیایی؟

**آنتونیو:** پادشاه، اجازه دهید القابی را که به من نسبت می‌دهید از خود دور کنم. آنتونیو هرگز سارق و دزد دریایی نبوده است هر چند اعتراف می‌کنم که بدلائل زیادی دشمن اورسینو هستم. افسونی مرا به این دیار کشانید. محبت پسری به غایت حق ناشناس، همان که در کنار شما ایستاده است. من او را در لحظه‌ی که از حیاتش قطع امید کرده بود از کام کف آلوده‌ی دریا نجات بخشیدم. زندگی را به او باز دادم و دوستی بی‌دریغ خود را با ستایش فراوان تبارش کردم. فقط به خاطر دوستی او بود که جانم را به خطر افکندم و به سرزمین دشمنانم قدم گذاشتم. آنگاه که به او حمله کردند شمشیر از نیام بیرون کشیدم. لیکن وقتی گرفتار شدم، برای آنکه شریک بند من نگردد زیرکانه منکر آشنایی‌ها شد و در طرفه‌العینی چنان نمود که سالها است مرا ندیده و نشناخته.

کیسه‌ی پولم را که ساعتی پیش تر بدو سپرده بودم حاشا کرد.

ویولا: این چگونه ممکن است؟

دوک: (خطاب به آنتونیو) او چه وقت به این شهر آمده است؟

آنتونیو: امروز سرور من، و از سه ماه پیش بدون لحظه‌ی غیبت شب و روز در صحبت هم بوده‌ایم.

(اولیوبا به اتفاق همراهان وارد می‌شود)

\* \* \* \* \*

Bossuet

*Sermon sur la mort*

*Exorde.* L'orateur convie la cour à contempler avec Jésus-Christ un cadavre, celui de Lazare. Les hommes détournent leur pensée de la mort. Pourtant c'est devant elle qu'on découvre le secret de l'homme, "méprisable en tant qu'il passe, et infiniment estimable en tant qu'il aboutit à l'éternité."

*Premier point.* L'homme est peu de chose. Son cadavre devient un "je ne sais quoi qui n'a de nom dans aucune langue." La vie est brève, les générations se poussent à l'abîme. "Qu'est-ce que cent ans, qu'est-ce que mille ans puisqu'un seul moment les efface?"

*Second point.* Mais l'homme n'est pas tout entier périssable. Par son âme immortelle il participe à Dieu. Il dompte l'univers par son génie; il a accès à un royaume de valeurs transcendantes; il a le sentiment de l'infini. S'il est impur, c'est à cause du péché. Seule la foi nous ouvre ces mystérieuses ontradictions d'un être qui n'est plus aujourd'hui que ruines grandioses.

بوسونه (۱۶۲۷-۱۷۰۴)

**خلاصه خطبه در باب مسأله مرگ**

**مقدمه.** خطیب از درباریان دعوت می‌کند که در کنار عیسی مسیح بر سر جنازه‌ای حاضر شوند، جنازه‌ی لازار. یادآور می‌شود که انسانها به طور ذاتی سعی می‌کنند ذهن را از مسأله مرگ دور کنند، اما به واقع فقط با تعمق در باب مرگ است که می‌توان بر اسرار حیات بشری واقف شد: "انسان به هنگام احتضار موجودی مسکین و حقیر بیش نیست، اما وقتی به ساحت قدس الهی و ابدیت می‌رسد، به والاترین حرمت نایل می‌شود."

**مسأله اول.** انسان مخلوق حقیری است، وقتی روح از کالبدش پرواز می‌کند، به جنازه متعفن بدل می‌شود. عمر آدمی کوتاه است و نسلهای آدمیان بی در پی از راه می‌رسند و گویی همدیگر را به سوی ورطه فنا می‌رانند. اگر صد سال یا هزار سال عمر کنند، در یک لحظه کار وی به پایان می‌رسد.

**مسأله دوم.** اما آدمی هرگز کاملاً فنا نمی‌شود. انسان به واسطه روحش که جوهری الهی است، در کار خداوند شریک می‌شود. دنیا را به کمک هوش سرشارش تسخیر می‌کند و به مجموعه ارزشهای متعالی دست خواهد یافت. انسان مفهوم ابدیت را در ذهن خود احساس می‌کند. انسان موجود پاکی است و اگر آلودگیهایی در وی پدید آید اثر گناه و معصیت است. انسانی که امروزه جز مجموعه‌ای از ویرانها و سرگشتگیها نیست، فقط در سایه ایمان است که می‌تواند از چنگال تناقضات درون و بیرون خود آزاد شود.